«فصل سوم»

نکات ادبی و دستوری

درس هفتم: «آداب نیکان»

درس هفتم ۷

آداب نیکان

آورده‌اند که شیخ جُنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری، از شهر بیرون رفت و مریدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. مریدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است.» او را در صحرایی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد، بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری.» بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد «اوّل «بسم‌الله» می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمهٔ کوچک برمی‌دارم.» بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس مریدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است.» شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است.» چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، بازنشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مستمعان می‌گویم و ....» بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی!» پس برخاست و برفت.

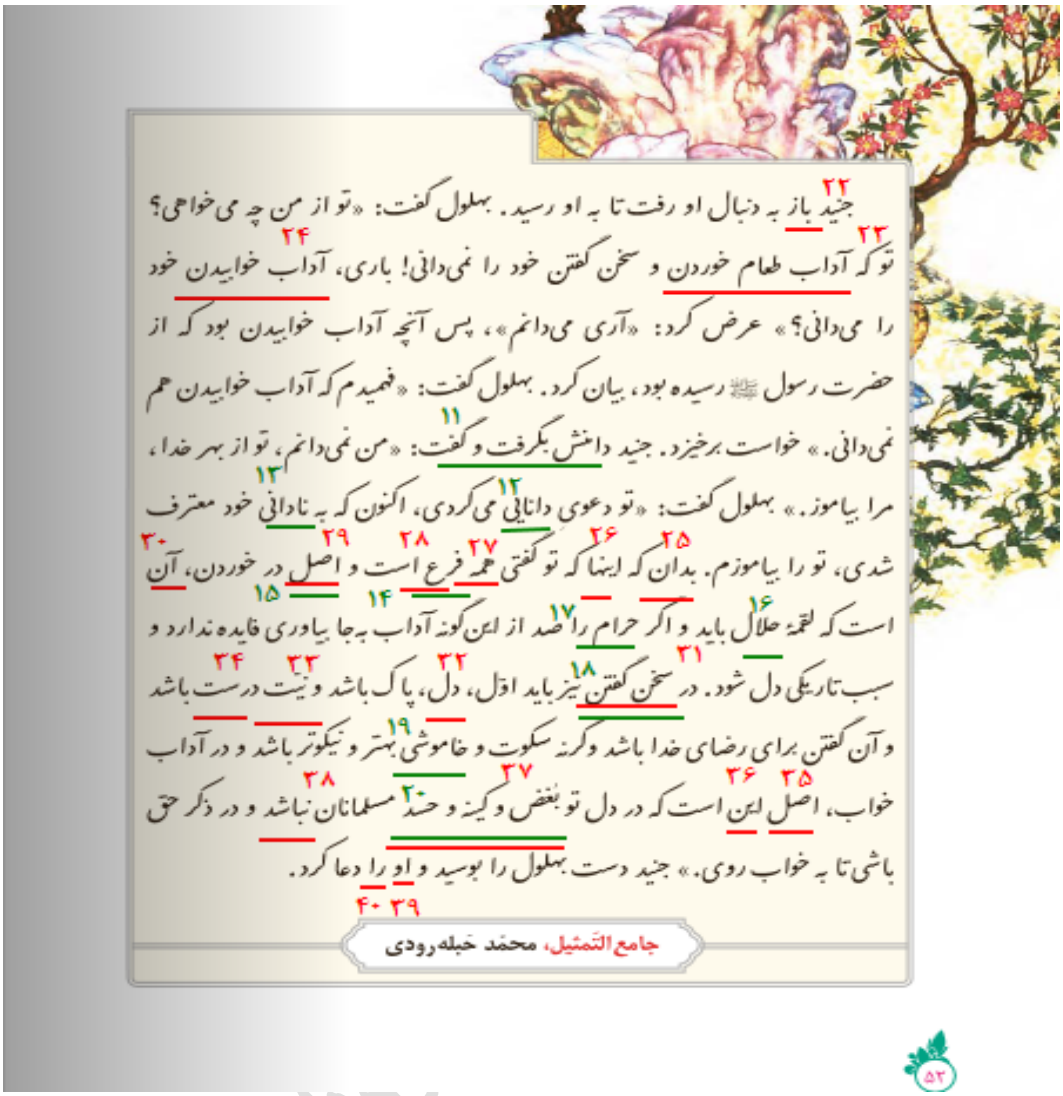

جنید باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت: «تو از من چه می‌خواهی؟ تو که آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی‌دانی! یاری، آداب خوابیدن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری می‌دانم»، پس آنچه آداب خوابیدن بود که از حضرت رسول ﷺ رسیده بود، بیان کرد. بهلول گفت: «فهمیدم که آداب خوابیدن هم نمی‌دانی.» خواست برخیزد. جنید دامنش بگرفت و گفت: «من نمی‌دانم، تو از بهر خدا، مرا بیاموز.» بهلول گفت: «تو دعوی دانایی می‌کردی، اکنون که به نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان که اینها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن، آن است که لقمهٔ حلال باید و اگر حرام را قصد از این گونه آداب به‌جا بیاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد وگرنه سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است که در دل تو بغض و کینه و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا به خواب روی.» جنید دست بهلول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع‌التمثیل، محمّد خبله‌رودی

نکته‌های دستوری:

۱. نهاد
۲. متمم
۳. نهاد
٤. را به معنی حرف اضافه برای است و تو متمم
٥. چه کار : نهاد (چه کار برای تو وجود دادر)
٦. فعل است از آخر جمله حذف شده است
۷. او : مفعول
۸. شیخ: نهاد
۹. بهلول :نهاد
۱۰. جواب : مفعول
۱۱. تو : نهاد
۱۲. شیخ : مسند
۱۳. آری : شبه جمله
۱٤. نهاد
۱٥. مسند
۱٦. مفعول
۱۷. را : حرف اضافه به معنی به
۱۸. شیخ : متمم
۱۹. نهاد
۲۰. مسند
۲۱. را به معنی برای (برای من)
۲۲. قید (به معنی دوباره)
۲۳. مفعول
۲٤. مفعول

۲۵. فعل امر به معنی آگاه باش

۲٦. مفعول

۲۷. نهاد

۲۸. مسند

۲۹. نهاد

۳۰. مسند

۳۱. متمم

۳۲. نها د

۳۳. نهاد

۳٤. مسند

۳۵. نهاد

۳٦. مسند

۳۷. نهاد

۳۸. نباشد در معنی وجود ندارد است پس فعل اسنادی نیست

۳۹. او متمم

٤۰. را (اورا دعا کرد)به معنی برای است و حرف اضافه

آرایه‌های ادبی:

۱_۲_۳:(شیخ ، عارف ، مرید) مراعات النظیر

٤: کنایه از به دنبال کسی رفتن

٥_ ٦: مراعات النظیر

۷: کنایه از به دنبال کسی رفتن

۸:چون : وقتی که

۹_۱۰: تضاد

۱۱: کنایه از خواهش و التماس کردن ، کمک خواستن

۱۲_۱۳: تضاد

۱٤_۱٥: تضاد

۱٦_۱۷: تضاد

۱۸_۱۹: تضاد

۲۰: مراعات النظیر

مقولیان_فروغ دانش پویا